



چهره هفته

کمدی سیاه «خادم ملت»

کمدی سیاهی در جهان به راه افتاده که باز هم آقای ولودیمیر زلنسکی، رئیس جمهور اوکراین نقش قهرمان این کمدی را به‌عهده دارد؛ این بار اما قهرمانی زلنسکی، جنس دیگری دارد و با جهان فیلم و سریال بسیار متفاوت است. رئیس جمهور اوکراین به معنی واقعی در یک کمدی تلخ و سیاه گرفتار آمده و تلاش می‌کند نقشش را به‌عنوان قهرمان خوب ایفاکند و همراه مردمش باشد. این بار زلنسکی در این نقش واقعی، مورد تحسین بسیاری از کاربران فضای مجازی قرار گرفته و حتی با یک مرور کوتاه در رسانه‌های اجتماعی و رسمی می‌توان شرح قهرمانی‌ها و ایستادگی‌هایش را دید و قیاسی که در بین او و اشراف غنی، رئیس جمهور فراری افغانستان صورت می‌گیرد.

ولودیمیر زلنسکی در رشته حقوق تحصیل کرده و بلافاصله وارد دنیای بازیگری شده‌است. از سال ۲۰۱۵ تا همین دو سال پیش، بازیگر و تهیه‌کننده یک سریال تلویزیونی بوده به نام «خادم ملت» و در این سریال که در سه فصل تولید و پخش شد، نقش رئیس جمهور اوکراین را به‌عهده داشت. سریال خادم ملت نه فقط در اوکراین، گویا در روسیه هم طرفداران زیادی داشته و حالا در میانه جنگ، سربازانی که زمانی به خادم ملت خندیده‌اند و مخاطب موقعیت‌های این سریال بوده‌اند، هرروز با آتش و خون و انفجار روبه‌رو می‌شوند.



محبوبیت سریال خادم ملت و بازی در نقش یک رئیس جمهور، طی دو تا سه سال، زلنسکی را برای امتحان کردن شانسش در دنیای سیاست وسوسه کرد و به این ترتیب بود که او حزب خادم ملت را تشکیل داد و نامزد ریاست‌جمهوری شد. زلنسکی نتوان عنوان خادم ملت و با تمرکز روی فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، کمپین‌های تبلیغاتی به راه انداخت و بالاخره در انتخابات ریاست‌جمهور، رقیبا را کنار زد و رئیس‌جمهور شد در حالی که تجربه‌اش از سیاست و بازی‌های سیاسی به اندازه همان سریال بود و نقدهای همیشگی که خارج از دنیای سیاست به سیاستمداران وارد است، شاید اگر زلنسکی با قواعد سیاست آشنا بود و اگر سیاسی‌کاری می‌دانست و رسیدن به کاخ ریاست‌جمهوری را به پله پله طی کرده بود، هرگز لازم نمی‌شد این‌طور در میانه آتش و نبرد، نقش یک قهرمان را به‌عهده بگیرد و تلخ‌ترین نقش زندگی‌اش را ایفا کند. اگر زلنسکی سیاستمدار بود، و اگر جهان سیاست و بازی‌های آن را می‌دانست، شاید اصلا دیو همسایه از خواب بیدار نمی‌شد، ششمش زبانه نمی‌کشید و جنگی در نمی‌گرفت. شاید می‌توانست راهکارهای بهتری برای پرهیز از درگیری را روسیه پیدا کند. حالا زلنسکی وسط یک کمدی تلخ و سیاه است که همه جهان را نگران کرده و هر روز بیشتر از روز قبل به شهرت می‌رسد؛ رسانه‌ها درباره قهرمانی او و همراهی‌اش با مردم اوکراین می‌نویسند و کاربران به نام او صفحه گروه و کانال می‌سازند. زلنسکی خیلی بیشتر از آن‌که یک کمدین در کشوری مانند اوکراین می‌توانست به شهرت جهانی دست پیدا کند، هم به شهرت رسید و هم محبوبیت توامان کسب کرده‌است اما باید دید این شهرت تا چه وقت و چه زمانی با محبوبیت همراه است؛ آیا اگر روزی زبانه‌های آتش جنگ به کشورهای اروپایی برسد و اگر خدای ناکرده دامنه آشوب و بحران گسترده‌تر شود، زلنسکی همچنان محبوب خواهد ماند؟ آیا او همچنان قهرمان خواهد بود؟ یا اصلا باید دید زلنسکی آن قدری که در جهان و در کشور ما مورد تحسین قرار گرفته، در میان مردم کشورش هم محبوبیت دارد و آنجا هم چهره هفته می‌شود یا این‌که احتمالا هستند کسانی که دست به نشانه حسرت پشت دست بکوبند و با خودشان بگویند اصلا کمدین را چه به سیاست؟

رونمایی از کتاب تازه بنیادملی بازی‌های رایانه‌ای

کتاب «روندهای نوظهور در بازی‌های دیجیتال» منتشر شده توسط بنیادملی بازی‌های رایانه‌ای فردا در فرهنگسرای رسانه رونمایی می‌شود. این کتاب در ۹ فصل روندهای اثرگذار بر صنعت بازی را بررسی کرده است. علاقه‌مندان می‌توانند مراسم رونمایی این کتاب را به طور زنده از صفحه اینستاگرام دایرک به نشانی direc.ir دنبال کنند.



چه کسی زهره فکور صبور را کشت؟ آیا ترس از افشای زندگی خصوصی باعث خودکشی او شد؟

قتل با شلیک کلمات

« تو به او باما رای دادی یا مک‌کین؟!» اگر بگویم که محمد این سوال را از تمام آمریکایی‌های فرودگاه دبی پرسید از نظر آماری خیلی هم از واقعیت پرت نشده‌ام. خوب موضوع هم داغ



مرتضی درخشان

روزنامه‌نگار

بود، تازه انتخابات آمریکا تمام شده و اولین رئیس‌جمهور سیاه به کاخ سفید رفته‌بود.

از بین آن همه تیزی تلفظ سین از کلمه سولجرز دختر لاغری که توی اسموکنینگ‌روم با ما حرف زد اما هنوز توی گوشم زنگ می‌زند، یک جوری جواب داد که تا عمر دارم فراموش نمی‌کنم. از پشت هیکل درشت محمد سر کشیدیم که ببینم این که دارد فقه شیعه را به زبان انگلیسی برای ما پزلنت می‌کند چه ریخت و قیافه‌ای دارد؟ پیراهن نخی گشاد سفید، شلوار جین معمولی، کلی گردن آویز و چند مچ‌بند بدلی با سنگ‌های رنگی، ساعت بدلی جواهرنشان، موهایی بلوند تا روی شانه، ناخن‌های لاک مشکی خورده نامرتب، یک کش سفید کف سبز(از آنهایی که یک زمانی به آنها کتونوی چینی می‌گفتیم) و صورت‌کک‌مکی که به او می‌خورد اصالتا اروپایی باشد، اما لهجه آمریکایی‌اش کاملاً نیتیو‌بود.

« من در خون سربازهایی که به دستور رئیس‌جمهوری که من انتخاب کرده‌ام راهی عراق و افغانستان می‌شوند شریک هستم. ترجیح می‌دهم توی این کثافت‌کاری شرکت نکنم!» دستم می‌لرزید، من و شما توی خون چند نفر شریک هستیم؟

خیابان دولت، منزل مقتول!

حدود ساعت ۸ شب در خیابان دولت، مهران مهماب ما سرایدار ساختمان وارد آپارتمان زهره‌فکور صبور شدند. روی تخت دراز کشیده بود و اگر ۱۵ خشاب خالی قرص را کنارش نمی‌دیدید تصور می‌کردید خوابیده‌است. پیکرش را به سالن خانه کوچک انتقال دادند. اما وقتی اورژانس بالای سر خانم بازیگر رسید گفت به علت تعداد زیاد قرص‌ها خیلی طول نکشیده که تمام کرده. این آخرین سگانس زندگی بازیگر زن سریالی است که زندگی نام دارد.

مادرش می‌گفت که آخرین تماس‌ها را ساعت ۲ گرفته بود. می‌گفت خیلی تلاش کرده که قانع‌اش کند که دست به کار عجیب و غریب نزند. می‌گفت وقتی چند بار تماس‌اش را پاسخ نداده با دامادش مهران مهماب تماس گرفته که زهره در حالت مناسبی نیست و مهماب با سرایدار تماس می‌گیرد که به او سر بزند. سرایدار هم گفته است که در را باز نمی‌کند.

اینهایی که به همین سادگی تعریف می‌کنیم دمار از روزگار یکسری درآورده، یکسری مادر و همسر و دوست و خلاصه یکسری آدم‌که دیگر به زندگی سابق برنمی‌گردند. یکسری آدم‌که از الان به گناها خودشان فکر می‌کنند، هی فکر می‌کنند که کاش زودتر به او زنگ زده بودند، کاش زودتر به او پیام داده بودند، کاش تماسش



چه کسی زهره فکور صبور را کشت؟ آیا ترس از افشای زندگی خصوصی باعث خودکشی او شد؟

قتل با شلیک کلمات

قاضی می‌تواند نقشی که آن خبر راست یا دروغ در پس ذهن آدم‌ها شکل گرفته را پاک کند؟ یک خبرنگار در حوزه ورزش را به خاطر دارم که بارها از این دست اخبار کار می‌کرد و وقتی می‌گفتم تحقیق کرده یا نه خیلی راحت می‌گفت اگر خبر دروغ است تکذیب‌کند! خیلی ساده است. تکذیب یک خبر باعث می‌شود مردمی که خبر تکذیب‌شده را هم ندیده‌اند بروند و پیگیری کنند و خبر اصلی را پیدا کنند. این یعنی دوبرابر کردن اثر خبر! بعد ماکه سواد رسانه‌ای کمی داریم به سادگی می‌گوییم حتما چیزی بوده که خبری شده است! آدمی که خبرهایی از این دست منتشر می‌کند آیا به خانواده مقتول فکر می‌کند؟ آیا به آینده یا گذشته او فکر می‌کند؟ یا فقط لایک و کامنت و بازدید است که اهمیت دارد؟

شاید فکر کنید که در پاراگراف قبلی اشتباه‌ا از کلمه مقتول استفاده شده‌است، اما آدمی که در این سطح خبری زندگی می‌کند بعد از این‌که آپرویش برود می‌میرد. در دنیای رسانه‌ها بردن آبرو یا قتل چقدر فرق دارد؟

کلماتی که میشل به‌کنراد شلیک کرد

کنراد روی، وقتی اولین بار موضوع خودکشی خودش را با دوستش میشل مطرح کرد اصلا به نظر نمی‌رسید که ماجرا جدی باشد، اما سه هفته بعد میشل ۱۵ ساله مثل یک خانم معلم تعاملی به کمک پسر نوجوانی آمد که راه‌های خودکشی را بررسی می‌کند. یک طوری با هم صحبت می‌کردند که انگار در مورد یک مدل موی جدید یا استایل لباس صحبت می‌کنند اما مساله واقعی بود و کنراد داشت راه‌های خودکشی را بررسی می‌کرد و میشل در مورد نحوه این کار با او تبادل نظر می‌کرد. حتی جست‌وجوهایی کرده بودند که میزان درصد موفقیت در روش‌های مختلف را نشان می‌داد.

کنراد چهار روز بعد پیغام داد مصمم به اجرای برنامه است، عجیب این‌که میشل با او تندی کرد که تو داری شوخی می‌کنی و هی برنامه را عقب می‌اندازی! بعد راه‌حل‌های جدید را از شلیک گلوله و حلق‌آویز کردن و مرگ با منوکسیدکربن در حالی که توی ماشین خوابیده است، پیشنهاد کرد. روی آخرین مورد تهاقم نظر داشتند اما میشل پیام عجیبی برای کنراد فرستاد: «بهتره جرت و پرت بار من نکنی و جایی این کار را انجام بدهی که بعدا بیان بگیرننت!» و سوال عجیب دیگری پرسید: « بعد از مردن تو می‌تونم بگم من دوست‌دختر تو بودم؟»

هفته بعد، کنراد روی با یک موتور آب و یک وانت به پارکینگ کی مارت رفت، دوپار با میشل تلفنی حرف زد و تماس‌ها قطع شد، بعد از ظهر فردا پدر کنراد با همسر سابقش تماس گرفت و این‌طور گفت: «در ماشین پسرمون نواز زد کشیدین!»

زهره بعدی کیست؟

پا پارتزی یک اصطلاح ایتالیایی است، به

عکاسانی گفته می‌شود که عکس‌های جنجالی از آدم‌های سرشناس مثل هنرمندان و ورزشکاران می‌گیرند و به مجلات مختلف می‌فروشند! ما در این پرونده حتی با پا پارتزی هم طرف نیستیم، اگر نویسنده را به خاطر استفاده از این ضرب‌المثل به تبعیض جنسیتی متهم نمی‌کنید این یک «خاله زنگ بازی» رسانه‌ای است. حرف‌هایی که از دوست و دشمن پخش شده را می‌گیرند، دسته‌بندی می‌کنند و تحویل ما می‌دهند و به قول یکی از خبرنگاران ورزشی با درصد کمی از واقعیت آن را اسکلت‌بندی می‌کنند که حرف‌های خلاف واقع هم توی آن شاکله قرار بگیرند و واقعی به نظر برسند.

تصور کنید تمامی حرف‌ها گفته شده در مورد این بازیگر هم واقعیت داشته‌اند، چقدر عمر می‌کنیم که وقت خودمان را صرف پی بردن به رابطه جنجالی فلان بازیگر و فلان خواننده کنیم؟ دانستن این اخبار چه کمکی به ما می‌کند؟ آیا برای امنیت روانی خودمان ارزش قائل نیستیم؟ زهره فکور صبور بعدی چه کسی است؟ دوست کدام یکی از ماست؟

قتل بدون حضور در صحنه

شانزدهم ژوئن آخرین جلسه دادگاه میشل کارتر در ارتباط با خودکشی کنراد روی برگزار شد، در تمام دادگاه یک صندلی خالی پیدا نمی‌شد و همه آمده بودند ببینند این ماجرای عجیب به کجای ختم خواهد شد.

قاضی مونیز، قاضی دادگاه ایالتی میشیگان دستور داد همه سکوت کنند، وقتی پچ پچ‌ها تمام شد، جمله‌هایش را(این‌طور شروع کرد: «ادستان ایالتی ثابت نکرد پیام‌های متنی منجر به مرگ کنراد شده باشد…» این خبر خوبی بود و باعث شد وکیل مدافع انگار که دارد جام قهرمانی‌اش را ترمیز می‌کند تا بالا ببرد، با افتخار دست خودش را روی شانه‌های موکل نوجوان خودش میشل کارتر بگذارد. میشل اما توی گوش وکیل مدافع پچ پچی کرد و صورتش را با دو دست پوشاند و طوری که به وضوح تکان می‌خورد. به نظر می‌رسید گریه می‌کند. اما قاضی مونیز ادامه داد این درست است که کنراد مستعد خودکشی بود، این درست است که قبلا هم برای خودکشی اقدام کرده بود و ممکن بود بعد از این هم خودکشی کند اما آن مساله هیچ ربطی به عمل میشل ندارد. میشل می‌دانسته کنراد در معرض مرگ است و هیچ اقدامی نکرده و با خانواده کنراد با پلیس تماس نگرفته و حتی از او نخواستنه از معرض مرگ دور شود. کوتاهی این خانم توجیه ناپذیر و بی‌رحمانه است، بعد از متهم خواست که قیام کند.

میشل در حالی که دست وکیل مدافع تا آخرین لحظه پیش از ایستادن روی شانه‌اش بود چشم دوخته بود به لب‌های قاضی مونیز و قاضی گفت من شما را نگاه‌کار اعلام می‌کنم.

روز سوم آگوست میشل برای مرگی که در صحنه وقوع آن

کدام کلمه؟

چیزی که در مورد داستان میشل کارتر نگفتم سوالی بود که نماینده دادستان از مادر کنراد پرسید: «آیا پیش از این هم پسر شما برای خودکشی اقدام کرده‌بود؟» و در حالی که همه فکر می‌کردند این سوال به نفع متهم است پاسخ مثبت دریافت کرد و توضیح داد در گذشته کنراد در چنین موقعیتی قرار داشته است اما با یکی از دوستانش صحبت کرده و دوستش او را متقاعد کرده که خودکشی نکند. بار دوم اما کسی که پشت خط بود به جای منصرف کردن او، بیشتر برای انجام این عمل او را تشویق می‌کرد. واقعیت این است که در طول مدت تماس تلفنی دوم، یک بار کنراد از ماشین پیاده شد گفت که سرش گیج رفته و نمی‌تواند ادامه بدهد اما میشل در کمال نابلوری به او می‌گوید سریع به داخل ماشین برگرد!

بله، کلمات همان‌طور که می‌توانند یک آدم را از پا در بیاورند و بکشند، می‌توانند او را از مرگ نجات دهند. موضوع این است ما کدام کلمه را انتخاب می‌کنیم تا معلوم شود در کدام نقش تاریخی ظاهر می‌شویم، قاتل یا ناجی؟

نخی که ما به این پول می‌دهیم

به فرودگاه دبی برگردیم، به اسموکنینگ روم کوچک یکی از ترمینال‌های متعدد فرودگاه بزرگی که یک طوری چهارپاره ولی عصر نیاست، انگار که

تمام فرهنگ‌ها می‌آیند و اینجا به هم می‌رسند. به این فکر کنم وقتی رای آن دختر لاغر اندام و کم سن و سال آمریکایی می‌تواند چندین هزار سرباز را درگیر جنگ و چندین میلیون نفر را از خانه و کاشانه آواره کند، آیا لایک‌ها، بازدیدها و کامنت‌های ما هم می‌تواند یک آدم را از زندگی ساقط کند؟ آیا این ما نیستیم که به دیگران اعتبار می‌دهیم و با بازدید، کامنت و لایک‌های خودمان کار آنها را تایید می‌کنیم؟ تصور کنید آدم‌هایی که دست‌شان به خون زهره و زهره‌ها آلوده است، اگر با استقبال ما مواجه نمی‌شدند، الان چه کار می‌کردند؟ از این افشاگری‌های عمدتا بی‌ریشه خبری بود؟

قدیم‌ها برای تشخیص پول اصلی و تقلبی آن را در مقابل نور می‌گرفتیم که ببینیم نخ دارد یا نه، نخ پول آدم‌های جنجالی از این دست توجهی است که ما به آن می‌کنیم،

یک بار برای همیشه این نخ را از پول آنها یکشید، بدون شک دنیا جای بهتری خواهد بود.



تصور کنید تمامی حرف‌های گفته شده در مورد این بازیگر هم واقعیت داشته‌اند، چقدر عمر می‌کنیم که وقت خودمان را صرف پی بردن به رابطه جنجالی فلان بازیگر و فلان خواننده کنیم؟ دانستن این اخبار چه کمکی به ما می‌کند؟



امین فردین متهم ردیف اول ماجرای خودکشی خانم بازیگر است. کسی که خود را خبرنگار می‌داند و مدت‌هاست با آبروی آدم‌ها بازی می‌کند